

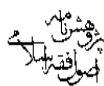
سالنامه علمی - تخصصی  
سال دوم، شماره ۲، سال ۱۳۹۸

## اصل تقدم تخصص، در دوران میان تخصیص و تخصص<sup>۱</sup>

سیدحسین منافی<sup>۲</sup>، غلامرضا مغیثه<sup>۳</sup>، سیدرضا حسنی<sup>۴</sup>

### چکیده

یکی از مسائل مهم اصولی که در فقه نیز کاربردهای فراوانی دارد، تقدیم تخصص در دوران میان تخصیص و تخصص است. گاهی در نسبت سنجی میان دو دلیل، امر دائر میان اجرای قاعده تخصیص و تخصص می شود که اصل تخصص می تواند راهگشا بوده و مسأله را از تخصیص خارج سازد. در این نوشتار به چهار قسم از دوران مذکور اشاره شده و سپس به بیان ادله حجیت آن پرداخته شده است. عمده دلیل حجیت اصل مذکور، حجیت عکس نقیض است که با وجود اشکالات فراوان از سوی اصولیان، در نظر نگارنده قابل دفاع است؛ افزون بر آن دلیل ظهور عام در تمام الموضوع بودن نیز مورد قبول واقع شده است. از نظر نگارنده، با دو دلیل مذکور می توان



اصل تقدم تخصص، در دوران میان تخصیص و تخصص

۱. تاریخ دریافت: ۹۸/۲/۲۰ تاریخ تأیید: ۹۸/۷/۲۷
۲. مدرس سطوح عالی و دانش آموخته مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)، سطح ۴ حوزه. (نویسنده مسئول)  
manafi12@yahoo.com
۳. مدرس سطوح عالی حوزه علمی قم.  
gh2121069321@gmail.com
۴. دانش پژوه خارج مدرسه فقهی امام محمدباقر (ع).  
s.r.hasani110@jmail.com

حجیت اصل تخصّص را پذیرفت و دلایل دیگری که در کلمات اصولیان مطرح شده است، ناتمام است. اشاره به برخی از تطبیقات فقهی اصل مذکور پرثمر بودن این بحث را آشکارتر می کند.

**کلید واژگان:** تخصّص، تخصیص، أصالة الحقیقة، عکس نقیض.

#### مقدمه

یکی از مسائل اصولی پر کاربرد در فروع فقهی، مسأله حجیت اصل تخصّص در دوران میان تخصیص و تخصّص است. اصولیان معتقدند در نسبت میان دو دلیل، مسائلی چون تباین، تخصیص، تخصّص، ورود و حکومت قابل طرح است. گاهی در مواجهه با دو حکم شرعی بیان شده در خطابات، امر دایر میان تخصیص و تخصّص می شود؛ بدین بیان که گاهی اصل خروج فردی از حکم در خطاب عام<sup>۱</sup> معلوم است؛ ولی معلوم نیست که خروج آن به نحو تخصیص از خطاب عام است، بدین صورت که موضوع در خطاب عام شامل آن می شود و حکم آن خطاب شامل این فرد نیست، یا اینکه خروج آن به صورت تخصّص است، بدین معنا که موضوع خطاب عام شامل این فرد نیست.

برخی از اصولیان مانند شیخ انصاری معتقدند در چنین مواردی، مقتضای قاعده تخصّص است و آثار تخصّص مترتب می گردد.<sup>۲</sup> دلایل مختلفی بر حجیت اصل مذکور اقامه شده است که مسأله حجیت عکس نقیض از عمده دلایل آن است و نگارنده نیز بدان باور دارد. دلایل دیگری نیز بیان شده که نگارنده بعضی را مورد مناقشه قرار داده است.

#### پیشینه

هدف از نوشتار پیش رو اثبات حجیت اصل تخصّص و ترتیب آثار فقهی مترتب بر آن است. با وجود اینکه ثمرات مختلف فقهی می تواند بر اصل مذکور مترتب گردد؛ ولی تحقیق مستقلی در این رابطه اعم از مقاله و پایان نامه انجام نگرفته است، گرچه در لابلای کلمات فقها و اصولیان در بحث های مختلف اصولی و فقهی مطرح گردیده است. به عنوان نمونه در چندین

۱. عام در این مقاله به اصطلاح اعم آن است که شامل مطلق نیز می شود.

۲. انصاری، مطارح الانظار، ج ۲، ص ۱۴۹.

بحث اصولی از جمله دلالت صیغه امر بر وجوب<sup>۱</sup>، حجیت خبر واحد<sup>۲</sup>، صحیح و اعم<sup>۳</sup>، دلالت نهی بر حرمت<sup>۴</sup>، ظن مانع و ممنوع<sup>۵</sup>، تقدیم اماره بر اصل عملی<sup>۶</sup> و بحث عام و خاص<sup>۷</sup> از این قاعده استفاده و بحث شده است. همچنین در بسیاری از ابواب مختلف فقهی از جمله صلوات، زکات، حج، محرمات، بیع، اقرار، اطعمه و اشربه، صید و ذباجه و دیگر ابواب فقهی مورد استفاده قرار گرفته است که در بخش تطبیقات به بیان آن پرداخته شده است. اولین کسی که صریحاً از این بحث سخن به میان آورده، شیخ انصاری است که مدعی است این قاعده مورد قبول فقها نیز بوده است، در حالی که چنانکه خواهد آمد، صحت این قاعده از منظر فقها مسلم نیست و دیدگاه‌های مختلفی در این زمینه وجود دارد. امتیاز این نوشتار، بحث مستقل و مستدل قاعده و تطبیق آن بر برخی از مباحث فقهی و اصولی است.

### مفهوم شناسی

«تخصیص» و «تخصّص» از ماده «خصص» به معنای اختصاص و امتیاز است.<sup>۸</sup> تخصیص از باب تفعیل به معنای تعیین و اختصاص و امتیاز دادن و تخصّص از باب تفعّل به معنای تعیین و اختصاص و امتیاز یافتن است.<sup>۹</sup> در دانش اصول، تخصیص به معنای خارج کردن خاص از حکم عام است و حقیقت آن، خارج کردن بعضی از افراد از شمول عام است؛ به گونه‌ای که اگر دلیل خاص نبود، آن بعض نیز مشمول حکم عام بود. اگر بین دلیل خاص و عام امکان جمع نباشد و دلیل خاص به جهت ظاهرتر بودن دلالتش، بر عام مقدم شود، تخصیص تحقق می‌یابد و در نتیجه حکم می‌شود که گوینده حکیم از عام،

پیشینه  
اصول فقهی

اصول فقه تخصیص در دوران میان تخصیص و تخصّص

۱. ر.ک: عراقی، بدائع الأفکار، ص ۱۹۸.

۲. ر.ک: همان، ج ۳، ص ۱۱۹.

۳. ر.ک: صدر، بحوث فی علم الأصول، تقریرات عبدالساتر، ج ۳، ص ۵۵.

۴. ر.ک: شهرستانی، غایة المسئول فی علم الأصول، ص ۲۹۰.

۵. ر.ک: عراقی، مقالات الأصول، ج ۲، ص ۱۳۵.

۶. ر.ک: اراکی، اصول الفقه، ج ۲، ص ۴۱۰.

۷. ر.ک: قمی، آراؤنا فی أصول الفقه، ج ۱، ص ۳۶۱.

۸. فراهیدی، کتاب العین، ج ۴، ص ۱۳۴.

۹. فیومی، المصباح المنیر، ج ۲، ص ۱۷۱.

عموم را اراده نکرده، بلکه غیر خاص را اراده کرده است.<sup>۱</sup> تخصّص در دانش اصول در برابر تخصیص قرار داشته و عبارت است از خروج حقیقی و وجدانی چیزی از موضوع دلیل چیزی دیگر، مانند خروج زید نادان از دلیل وجوب اکرام عالمان.<sup>۲</sup> در تخصّص عنوان عام به خودی خود شامل فرد یا افرادی نمی‌باشد و برای خارج کردن آنها به دلیل نیاز نیست؛ به این گونه خروج، خروج موضوعی می‌گویند؛ در مقابل تخصیص که خروج حکمی است.<sup>۳</sup> هنگامی که خروج مورد دلیلی از دلیل دیگر معلوم باشد و نحوه خروج آن مشخص نباشد، دوران امر میان تخصیص یا تخصّص شکل می‌گیرد؛ بدین بیان که اگر خروج دلیل از دلیل دیگر به صورت خروج موضوعی باشد، تخصّص و اگر خروج حکمی صورت گرفته باشد، تخصیص خواهد بود.

### اقسام دوران میان تخصیص و تخصّص

برای دوران میان تخصیص و تخصّص می‌توان فروض چهارگانه‌ای را تصویر کرد:

۱. مراد استعمالی خطاب عام و خطاب خاص، معلوم است؛ اما چگونگی خروج خاص از عام، روشن نیست که به نحو تخصیص است یا تخصّص، مثل «أكرم العلماء» و «لا تُكْرَم زیداً» که نمی‌دانیم زید عالم است تا خروجش به نحو تخصیص باشد یا جاهل است تا خروجش به نحو تخصّص باشد.

۲. مراد استعمالی خطاب عام روشن است؛ ولی مراد استعمالی خطاب خاص معلوم نیست. در خطاب خاص دو احتمال وجود دارد که طبق یک احتمال، تخصیص خطاب عام می‌شود و طبق احتمال دیگر، خاص تخصّصاً از خطاب عام خارج خواهد بود، مثل «أكرم العلماء» و «لا تُكْرَم زیداً» که زید مشترک میان دو نفر است که یکی عالم و دیگری جاهل است. اگر مراد، زید عالم باشد، تخصیص خطاب عام خواهد بود و اگر مراد، زید جاهل باشد، تخصّصاً از خطاب عام خارج است.

۱. جمعی از پژوهشگران، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم‌السلام، ج ۲، ص ۳۹۲.

۲. همان، ص ۳۹۱.

۳. مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، فرهنگ نامه اصول فقه، ص ۲۸۷.

غالب اصولیان دو قسم مذکور را در بحث اصل تخصّص مطرح کرده‌اند.<sup>۱</sup>

۳. مراد استعمالی خطاب خاص معلوم است؛ ولی مراد استعمالی خطاب عام مشکوک است که با اجرای اصالة التخصّص، مراد استعمالی خطاب عام روشن می‌شود. اصولیان در بحث دوران میان تخصیص و تخصّص این قسم را متذکّر نشده‌اند. مثال این قسم، در کلمات شیخ انصاری مطرح شده است. ایشان در بحث ادلّه حرمت انتفاع از متنجّس، دلالت روایاتی را که امر به دور ریختن مایعات ملاقات شده با نجس کرده‌اند بر حرمت انتفاع از متنجّس، ناتمام دانسته است؛ زیرا امر به دور ریختن مایعات مذکور، کنایه از عدم جواز انتفاع در خوردن آنها است و حرمت جمیع انتفاعات از آنها را ثابت نمی‌کند و شاهد بر این مطلب را اجماع بر جواز استصباح با روغن نجس دانسته است.<sup>۲</sup> مستفاد از کلام ایشان این است که «یهریق» که در روایات آمده است، مجمل است، بدین بیان که هم احتمال دارد به معنای دور ریختن و عدم جواز مطلق انتفاعات باشد و هم احتمال دارد به معنای دور ریختن و عدم جواز خوردن آنها باشد. گویا شیخ از راه اصالة التخصّص اجمال «یهریق» را بر طرف کرده و مدّعی است که مراد از آن، معنای دوم است؛ چه اینکه دلیلی که بر جواز استصباح<sup>۳</sup> وجود دارد از دو حال خارج نیست؛ یا باید تخصیصی برای دلیل «یهریق» باشد و یا نسبت تخصّص با آن داشته باشد. اگر مراد از «یهریق» مطلق عدم انتفاع باشد، اجماع دالّ بر جواز استصباح، تخصیص این دلیل خواهد بود و اگر مراد، عدم آکل باشد، استصباح از باب تخصّص از دلیل «یهریق» خارج خواهد بود و از آنجا که اصل بر تخصّص است، «یهریق» به معنای نخوردن دانسته شده است.

۴. صورت چهارم جایی است که نسبت میان دو دلیل عموم و خصوص من وجه باشد، به گونه‌ای که اگر دلیل «الف» بر دلیل «ب» مقدم شود تخصیص در دلیل «ب» لازم می‌آید؛ ولی اگر دلیل «ب» بر دلیل «الف» مقدم شود از باب تخصّص خواهد بود.

برخی از اصولیان در وجه تقدیم ادلّه امارات بر ادلّه اصول عملیه معتقدند که اگر به اصالة

۱. برای نمونه ر.ک: انصاری، مطارح الانظار، ج ۲، ص ۱۴۹؛ فاضل لنگرانی، نهاية التقرير، ج ۱، ص ۱۳۳؛ حجت کوه‌کمری، المحجة في تقریرات الحجّة، ج ۱، ص ۴۲۷؛ خونی، مصباح الاصول، ج ۲، ص ۴۴۷.

۲. انصاری، المکاسب، ج ۱، ص ۸۵.

۳. سوزاندن روغن برای روشنائی.

الاطلاق یا اصالة العموم در دلیل اصل عملی عمل شود، کنار گذاشتن دلیل اماره با وجود موضوع آن لازم می‌آید که عملاً تقیید یا تخصیص آن است؛ ولی اگر به اصالة العموم یا اصالة الاطلاق در دلیل اماره عمل شود، رفع ید از دلیل اصل عملی، به ارتفاع موضوع آن است که همان تخصّص است و در دوران میان تخصیص و تخصّص، تخصّص اولویت دارد.<sup>۱</sup> این کلام مبتنی بر این است که در موضوع دلیل اماره، شک در حکم واقعی اخذ شده؛ ولی در موضوع اصل عملی، شک در حکم اعمّ از واقعی و ظاهری اخذ شده باشد؛ از این رو اگر دلیل اماره جاری شود دیگر جایی برای جریان اصل عملی نمی‌ماند؛ زیرا حکم ظاهری معلوم شده و شکی در آن باقی نمی‌ماند؛ ولی اگر دلیل اصل عملی مقدّم شود، تخصیص در دلیل اماره لازم می‌آید؛ زیرا با قیام اصل عملی، موضوع دلیل اماره که شک در واقع است، مرتفع نمی‌گردد و در دوران میان تخصیص و ورود، ورود مقدّم می‌گردد.

### ادله قائلان به اصالة التخصّص

برای اثبات اصالة التخصّص پنج دلیل اقامه شده است:

#### دلیل نخست: برهان عکس نقیض

برخی برای اثبات اصل تخصّص در دوران امر میان تخصیص و تخصّص به برهان عکس نقیض تمسک کرده‌اند که مهم‌ترین دلیل برای قائلان به اصل تخصّص است.<sup>۲</sup> توضیح اینکه برای عکس نقیض دو روش وجود دارد:

الف. روش قدما: در این روش که عکس نقیض موافق نامیده می‌شود، نقیض محمول قضیه اصلی، موضوع عکس نقیض قضیه و نقیض موضوع قضیه اصلی، محمول آن می‌گردد و کیف قضیه اصلی (یعنی ایجاب و سلب آن) و صدق آن باقی می‌ماند؛ به این معنا که اگر قضیه اصلی صادق باشد، قضیه عکس نقیض آن نیز صادق خواهد بود؛ پس عکس نقیض موافق برای قضیه «کلّ کاتب انسان»، قضیه «کلّ لا انسان لا کاتب» است.

ب. روش متأخرین: در این روش، عکس نقیض، عکس نقیض مخالف نامیده می‌شود؛

۱. اراکی، اصول الفقه، ج ۲، ص ۴۱۰.

۲. ر.ک: صدر، بحوث فی علم الأصول، تقریرات عبدالساتر، ج ۷، ص ۱۰۳.

زیرا این قضیه در کیف، مخالف قضیه اصلی است. طبق این روش، در عکس نقیض قضیه، نقیض محمول قضیه اصلی، موضوع این قضیه و موضوع قضیه اصلی، محمول این قضیه می‌گردد و کیف قضیه اصلی تغییر پیدا می‌کند. به این معنا که اگر قضیه اصلی موجب باشد، عکس نقیض مخالف آن سالبه است و اگر قضیه اصلی سالبه باشد، عکس نقیض مخالف آن موجب است؛ پس عکس نقیض مخالف قضیه «کلّ کاتبٍ انسان»، «لا شیء من لا انسان بکاتبٍ» است. اما از جهت کمّ (کلی و جزئی بودن قضیه) اگر قضیه اصلی سالبه کلیه یا جزئیّه باشد، عکس نقیض آن جزئیّه خواهد بود و اگر قضیه اصلی موجب کلیه باشد عکس نقیض آن کلیّه است و اگر قضیه اصلی موجب جزئیّه باشد، عکس نقیض ندارد.<sup>۱</sup>

در نظر شیخ انصاری، در مثال «أكرم العلماء» و «لا تکرّم زیداً»، وقتی یقین می‌کنیم که اکرام زید واجب نیست و شک می‌کنیم که زید عالم است و از خطاب «أكرم العلماء» تخصیص خورده یا جاهل است و تخصّصاً از این خطاب خارج است، اصل بر عدم تخصیص است و اثبات می‌شود که زید عالم نیست؛ بلکه اگر زید مردّد میان دو نفر باشد که یکی عالم و دیگری جاهل است، حکم می‌کنیم که زیدی که موضوع عدم وجوب اکرام است، زید جاهل است. دلیل این مطلب، عکس نقیض خطاب «أكرم العلماء» است؛ چه اینکه عکس نقیض این قضیه، این است که هر کس اکرامش واجب نباشد عالم نیست، و از آنجا که اثبات شده اکرام زید واجب نیست، پس عالم نبودن او نیز ثابت می‌شود.<sup>۲</sup>

تقریب دیگری نیز از محمدباقر صدر، در مقام مبنی بر ارجاع قضیه حملیه به شرطیه نقل شده است، بدین بیان که قضیه «اکرام هر قرشی واجب است»، از نظر تحلیلی به قضیه شرطیه «اگر این شخص قرشی باشد اکرام او واجب است» بازگشت دارد و وقتی با دلیل خارجی فهمیدیم که اکرام فلان شخص واجب نیست؛ پس نقیض تالی و نفی مقدّم اثبات می‌شود؛ زیرا مفاد قیاس استثنایی است.<sup>۳</sup>

گفتنی است که برهان عکس نقیض که عمده دلیل بر این قاعده است، در قسم چهارم

۱. ر.ک: مظفر، المنطق، صص ۲۰۵-۲۰۷.

۲. انصاری، مطارح الانظار، ج ۲، ص ۱۴۹.

۳. ر.ک: صدر، بحوث فی علم الاصول، تقریرات عبدالساتر، ج ۷، ص ۲۸۹.

جاری نیست؛ چه اینکه در قسم چهارم که بحث از تقدیم دلیل اماره بر دلیل اصل است، عکس نقیض در دلیل اماره، موجب تقدیم آن بر دلیل اصل عملی نیست؛ زیرا عکس نقیض آن، این است که اگر اماره جاری نشود، شک در واقع وجود ندارد و این مطلب کمکی به تقدیم دلیل اماره بر دلیل اصل عملی نمی‌کند.

دلیل مذکور دارای مناقشاتی است که در ادامه مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

### اشکال نخست

استفاده از عکس نقیض در بیان مذکور، مبتنی بر مفروض دانستن حجیت لوازم امارات به صورت مطلق است؛ در حالی که لوازم امارات به صورت مطلق حجیت نیست؛ بلکه صرفاً در مواردی که بنای عقلا بر حجیت آنها باشد حجیت هستند و حال آنکه حجیت لازمه بیان مذکور که همان عکس نقیض است، در نزد عقلا محرز نیست؛ یعنی این گونه نیست که عقلا در موارد مذکور، اصل تخصّص را که از لوازم است، حجیت بدانند؛ چه اینکه در این موارد، مراد متکلم معلوم است و تنها نحوه خروج از عام مشخص نیست، همان طور که در نظیر این مسأله، یعنی جایی که مراد متکلم معلوم است و نوع استعمال از جهت حقیقی یا مجازی بودن روشن نیست، مشهور اصولی‌ها، اصالة الحقیقه را جاری نمی‌دانند. به همین جهت آخوند خراسانی در بحث حجیت اصالة العموم، بعد از اینکه حجیت آن را صرفاً در مواردی که شک در حکم فردی از عام کنیم (و شک در خصوصیات آن)، ثابت می‌داند، معتقد است که حجیت لوازم عقلی امارات صرفاً در مواردی که دلیل بر حجیت آنها وجود داشته باشد، ثابت می‌شود و دلیل متصور برای حجیت در اینجا، صرفاً سیره و بنای عقلاست که برای اثبات لوازم عقلی امارات چنین سیره و بنایی از سوی عقلا محرز نیست.<sup>۱</sup> همچنین عدّه‌ای دیگر از اصولیان مانند آخوند خراسانی، اصل عقلایی عدم تخصیص را در جایی که مراد معلوم بوده و شک در کیفیت اراده باشد، محرز ندانسته‌اند و این نظیر بحثی است که در شک در مراد متکلم، اصالة الحقیقه جاری می‌شود؛ ولی اگر مراد متکلم معلوم باشد و حقیقی و مجازی بودن استعمال مشکوک باشد اصالة

پیش‌بینی  
اصول فقهی

سال دوم، شماره ۲، سال ۱۳۹۸

۱. خراسانی، کفایة الاصول، ص ۲۲۶.



الحقیقه جاری نمی‌شود.<sup>۱</sup>

پاسخ: محسن اراکی از اشکال اول پاسخ داده است که ممکن است قائل شویم شک در اینجا به شک در مراد از عام باز می‌گردد؛ لذا می‌توان اصل عدم تخصیص را برای اثبات تخصّص جاری دانست. ایشان در ادامه، کلام خود را این‌گونه توضیح می‌دهد که اگر زید عالم باشد، مراد جدی از خطاب «أکرم العلماء»، برخی از علما است؛ ولی اگر زید جاهل باشد، مراد از آن خطاب، همه علما هستند؛ پس برای اثبات اینکه همه علما مراد جدی هستند، می‌توان به این اصل تمسک کرد و از این طریق، جهل زید را اثبات کرد؛ بنابر این، این عام، حال عام قطعی یا عقلی است، مثل اینکه به مفاد «کلّ عالمٍ یجب إکرامه» یقین داشته باشیم و بدانیم که اکرام زید واجب نیست، به عکس نقیض می‌فهمیم که زید عالم نیست و مثل اینکه عقل حکم می‌کند که هر انسانی حیوان ناطق است و بدانیم که جسم خاصی حیوان ناطق نیست؛ پس با عکس نقیض می‌فهمیم که آن جسم انسان نیست.<sup>۲</sup>

لازم به ذکر است که بیان مذکور صرفاً در مواردی که ضدین، فرد ثالثی نداشته باشند، تمام است و در مواردی که ضدین فرد سومی دارند، با برهان عکس نقیض، تنها یک ضد نفی شده و ضد دیگر بالخصوص اثبات نمی‌گردد. مثلاً اگر فرض کنیم سه نوع عالم (فقیه، صرفی و نحوی) وجود دارد و مولا بگوید: «أکرم الفقیه» و در خطاب دیگری بگوید: «لا تکرم زیداً العالم» با عکس نقیض اثبات می‌شود که زید فقیه نیست؛ اما اینکه صرفی است یا نحوی، اثبات نمی‌گردد.

ایشان در بیان تفاوت مقام با جریان اصالة الحقیقه در موارد علم به مراد و شک در معنای حقیقی فرموده که ممکن است در موارد معلوم بودن حکم و مجهول بودن عنوان، قائل به حجیت اصالة العموم شویم، اگرچه در موارد معلوم بودن مراد، اصالة الحقیقه جاری نمی‌شود؛ زیرا در مقام، شبهه در ارادة متکلم است؛ زیرا وقتی عالم بودن زید مشکوک است، در مراد جدی از خطاب «أکرم العلماء» شک می‌کنیم، اما در موارد حمل بر اصالة الحقیقه با وجود معلوم بودن مراد، به هیچ وجه شک در مراد وجود ندارد، نه در مراد

پرسش  
افقیه

اصل تقدم تخصّص، در موارد بیان تخصیص و تخصّص

۱. حائری یزدی، در الفوائد، ص ۲۲۲؛ بروجردی، نهاية الاصول، ص ۵۳؛ خمینی، مناهج الوصول، ج ۲، ص ۲۷۰.

۲. اراکی، اصول الفقه، ج ۱، صص ۵۱۲-۵۱۴.

استعمالی و نه در مراد جدی و شک در امری خارج از اراده است و آن اینکه متکلم در فهماندن مراد خویش به چه چیزی (وضع یا قرینه) اعتماد کرده است؟! البته از جهت دیگر شبهه‌ای در مراد متکلم نیست؛ زیرا روشن است که اراده متکلم به وجوب اکرام علما و عدم وجوب اکرام زید تعلق گرفته است و از این جهت، می‌توان مقام را مشابه اجرای اصالة الحقیقه در موارد معلوم بودن مراد متکلم دانست؛ پس باید موارد جریان اصل در سیره عقلا را بررسی کرد.

اگر قائل شویم مورد جریان اصل در سیره عقلا مطلق شبهات در مراد متکلم است؛ یعنی حتی در مواردی که در نتیجه مراد از جهت عمل به مراد او شبهه‌ای نباشد، در مقام نیز اصل را می‌توان جاری دانست؛ اما اگر این مطلب محرز نشود و احتمال دهیم که سیره تنها در مواردی است که از همه جهات شبهه در مراد متکلم باشد، نمی‌توان در مقام، اصل را جاری دانست.<sup>۱</sup> برخی از اصولیان مانند محمدتقی بهجت، اجرای اصالة الحقیقه را آسان‌تر از اجرای اصالة العموم در مقام دانسته و معتقدند اثبات مبنای سیدمرتضی در اجرای اصالة الحقیقه در فرض معلوم بودن مراد متکلم، آسان‌تر از اصالة التخصّص در دوران میان تخصیص و تخصّص است؛ زیرا در اصالة التخصّص مجازی وجود ندارد.<sup>۲</sup>

اشکال این سخن آن است که: چنانچه گذشت، در اینجا، مراد جدی متکلم در خطاب «أکرّم العلماء» معلوم نیست؛ زیرا معلوم نیست اکرام هر عالمی واجب است یا اینکه اکرام هر عالمی به جز زید واجب است و به تبع شک در مدلول مطابقی، در مدلول التزامی، یعنی عکس نقیض نیز شک وجود دارد و در مدلول التزامی نیز با اصالة العموم، عقلا مراد متکلم را معین می‌کنند؛ زیرا مدلول التزامی، یعنی «من لم یجب اکرامه فلیس بعالم» ممکن است در مورد زید تخصیص خورده باشد؛ ولی اصالة العموم حکم می‌کند که زید از این خطاب تخصیص نخورده است.

همچنین اجرای اصالة العموم به جهت مجازی بودن عدم عموم نیست تا ایشان به خاطر عدم وجود مجاز، قائل به عدم اجرای اصالة العموم شود.

۱. اراکی، کتاب الطهارة، ج ۱، صص ۲۱۰-۲۱۲.

۲. بهجت، مباحث الاصول، ج ۲، ص ۴۹۶.

## اشکال دوم

عراقی در وجه مذکور مناقشه کرده که وجه عدم حجیت اصالة العموم در مقام، این است که اصالة الحقیقه مانند اصول عملیه قابلیت اثبات لوازم و آثار را ندارد؛ بنابر این مجالی برای تمسک به قاعده منطقی عکس نقیض باقی نمی ماند؛ زیرا این لازم عقلی عموم در صورتی مترتب می گردد که اصالة العموم برای اثبات لازمه مدلولش حجت باشد وگرنه حجیت آن قابل اثبات نیست، و اگر گفته شود بعد از آنکه بنای عرف بر تمسک به اصالة الحقیقه برای اثبات همه افراد است و از دلیل آثار، عنوان عام موجب کلیه استفاده می کند، التفاتی به تفکیک میان ثبوت واقع و مترتب شدن لازمه آن، یعنی عکس نقیض ندارند، در پاسخ می گوئیم عمده وجه تفکیک، نظر نداشتن عام به صغرای حکم اثباتاً و نفیاً است و تمام نظرش به اثبات کبری است.<sup>۱</sup>

محمدباقر صدر، کلام ایشان را این گونه تبیین کرده است که عراقی برای تخریح سبب فرق میان اماره و لازمه آن در حجیت می فرماید: خطاب عامی که از سوی شارع صادر می شود اگر در شبهه حکمیه شک شود، به کلام صادر از مولا رجوع می شود؛ زیرا در شبهات حکمیه برای برطرف شدن شبهه به مولا رجوع می شود؛ ولی اگر شبهه، موضوعیه باشد، نمی توان به کلام صادر از مولا رجوع نمود؛ زیرا مناسب مولا بما هو مولا نیست که شبهات موضوعیه را علاج نماید، و از این نکته دو مطلب استفاده کرده است: ۱. در موارد شبهه مفهومیه مخصوصی که امر آن دایر میان اقل و اکثر است به عام رجوع می شود؛ ولی در شبهه مصداقیه مخصوص به عام رجوع نمی شود. ۲. در مقام اگر به اصالة العموم رجوع شود تمسک به عام در شبهه موضوعیه است، در حالی که چنانچه گذشت عام در چنین مواردی حجت نیست.<sup>۲</sup>

پاسخ اول: حسین حلی در اشکال به کلام عراقی، اصالة العموم را مانند سایر اصول لفظی می دانند که به اصالة الظهور بازگشت دارد و معتقد است اصالة العموم خصوصیتی ندارد که موجب عدم اثبات لوازم آن گردد؛ زیرا دلیل همه این اصول، بنای عقلاست و عدم اثبات لوازم عقلی در همه اصول لفظی قابل التزام نیست؛ چرا که موجب سد باب اثبات در غالب امارات

پرسش اول  
اصول فقهیه

اصول فقهیه در دوران بیان تخصیص و تخصص

۱. عراقی، مقالات الاصول، ج ۱، صص ۴۵۰-۴۵۲.

۲. صدر، بحوث فی علم الاصول، تقریرات عبدالساتر، ج ۷، صص ۲۹۱-۲۹۲.

مثل خبر واحد و آیات قرآن می‌گردد؛ به دلیل اینکه نص در آیات و روایات کمیاب است.<sup>۱</sup>

پاسخ دوم: محمدباقر صدر، کلام عراقی را محل اشکال دانسته است و معتقد است میان مقام و شبهه مصداقیه فرق وجود دارد؛ زیرا نکته عدم جواز تمسک به عام در موارد شبهه مصداقیه مخصص این است که اثبات حکم فرد مشتبه از شؤون مولا نیست؛ زیرا اگر بخواهیم به واسطه دلیل عام، اکرام همه علما (عدول و فساق) را اثبات کنیم، خلاف دلیل مخصص است که اکرام علمای فاسق را تخصیص زده است، و اگر بخواهیم با اجرای اصالة العموم اثبات کنیم که فرد مشکوک عادل است، این به معنای اثبات مجعول است نه اثبات جعل؛ یعنی در فعلیت حکم و تحقق خارجی آن به اصالة العموم رجوع کرده‌ایم، در حالی که کلامی که از مولا در مقام تشریح صادر می‌شود جعل است، نه مجعول.<sup>۲</sup>

اما در مقام، مقصود از تمسک به اصالة العموم اثبات تخصص است و تخصص ضیق در دایره جعل است، نه مجعول؛ زیرا مجعول در سعه و ضیق، تابع وجود خارجی شروط جعل است؛ ولی سعه و ضیق جعل، تابع تخصیص و تقییداتی است که شارع در عالم جعل لحاظ می‌کند و در مقام قصد داریم با اجرای اصالة العموم تخصیص را نفی نماییم.<sup>۳</sup>

پاسخ سوم: امام خمینی هم بیان محقق عراقی را ناتمام دانسته است و عدم تمامیت را این گونه تبیین کرده که عکس نقیض، لازمه کبرای کلی است و در وجود ملازمه، لازم نیست که عام ناظر به تعیین صغری باشد، پس اگر اصالة العموم و اماره بودن آن را پذیرفتیم، نمی‌توان حجیت لازمه آن را انکار نمود؛ از این رو نمی‌توان گفت که عقلاً حکم می‌کنند که هر فردی از عام بدون استثنا واقعاً محکوم به حکم عام است؛ ولی با این وجود احتمال دهیم که نزد عقلاً فردی از عام محکوم به حکم عام نباشد؛ البته ایشان در نهایت فرموده‌اند اگر قائل شویم که اصالة العموم اماره نیست و اصل تبعیدی است، می‌توان بیان مذکور از عراقی را پذیرفت.<sup>۴</sup>

۱. حلی، اصول الفقه، ج ۵، صص ۱۲۴-۱۲۸.

۲. مراد از جعل، همان حکم انشایی به اصطلاح میرزای نایینی و مجعول، حکم فعلی به اصطلاح ایشان است.

۳. صدر، بحوث فی علم الاصول، تقریرات عبدالساتر، ج ۷، صص ۲۹۰-۲۹۱.

۴. خمینی، مناهج الوصول، ج ۲، ص ۲۷۱.

### اشکال سوم

محمدتقی بهجت در مناقشه به دلیل اول این گونه آورده است که عدم جریان اصالة العموم در مقام به جهت تعبد عقلا نیست؛ بلکه به خاطر عدم ظن نوعی در اماره نسبت به این فرد است و ملاک حجیت امارات، ظن نوعی است.<sup>۱</sup>

پاسخ: اینکه جریان اصالة العموم به جهت تعبد عقلایی نیست صحیح است؛ ولی در مقام، ظن نوعی وجود دارد.

توضیح مطلب اینکه ظن نوعی دارای سه قسم است:

قسم اول: نوعیت آن به لحاظ حصول ظن برای افراد مختلف نسبت به مورد واحد است.

قسم دوم: نوعیت آن به لحاظ حصول ظن برای یک نفر نسبت به موارد مختلف است.

قسم سوم: نوعیت به دو لحاظ باشد؛ یعنی نوع افراد نسبت به نوع موارد ظن پیدا می‌کنند.

از آنجا که اصالة العموم از مصادیق اصالة الظهور است، ملاک در جریان آن، یا قسم

اول از ظن نوعی است و یا قسم سوم؛ یعنی باید نوعیت به لحاظ انسانها لحاظ گردد.

هر یک از این اقسام سه‌گانه را لحاظ کنیم، در مقام، ظن نوعی وجود دارد؛ زیرا

کاشفیت نوعیه‌ای که در مدلول مطابقی عمومات وجود دارد، در مدالیل التزامی آنها وجود

دارد؛ به عبارت دیگر، معنا ندارد مدلول مطابقی یک خطاب مضمون باشد و در عین حال

مدلول التزامی آن مشکوک باشد.

### اشکال چهارم

در نظر برخی از اصولیان، عدم تمامیت استدلال نخست به دلیل این است که در جایی که

اصل جمله ما اخباری باشد، عکس نقیض آن نیز به دلیل اخباری بودن، کاشفیت دارد و

می‌توان آثار دیگر را بر آن بار کرد. مثلاً اگر اصل جمله مد نظر ما «زید به مدرسه رفت» باشد،

عکس نقیض آن «کسی که به مدرسه نرفت زید نیست» خواهد بود که جنبه کاشفیت دارد و

شارع نیز حق دخالت در آن را ندارد، مگر اینکه بخواهد در اصل جمله اش به وسیله تخصیص

دخالت کند؛ اما در جایی که اصل جمله، انشائی باشد، عکس نقیض آن، جنبه کاشفیت

۱. بهجت، مباحث الاصول، ج ۲، ص ۴۹۷.

ندارد؛ چرا که یک حکم تعبدی است که از ناحیه مولا انشا شده است؛ از این رو نمی‌توان آثار دیگر را بر آن بار کرد و شارع در آن حق دخالت دارد، بدین صورت که می‌تواند آن را تخصیص بزند. به عنوان مثال در «أکرم العلماء»، عکس نقیض، قضیه «من لیس بواجب الإکرام لیس بعالمٍ تعبداً» است و انشاء این قضیه، جاهل بودن زید را اثبات نمی‌کند تا آثار جاهل بودن زید را مترتب نماییم و این قضیه قابل دخالت شارع است که آن را تخصیص بزند.<sup>۱</sup>

پاسخ: ادعای مذکور خلاف وجدان به نظر می‌رسد؛ چه اینکه همان طور که عکس نقیض لازمه جمله خبری است، لازمه جمله انشائی نیز است و در این جهت میان جملات خبری و انشائی تفاوتی وجود ندارد؛ پس همان طور که «من لم یجب إکرامه فلیس بعالم»، لازمه «یجب إکرام العلماء» است، لازمه «أکرم العلماء» نیز است و بالوجدان می‌یابیم که جمله عکس نقیض جملات انشائی، بیانگر حکم مسأله هستند و کاشفیت نیز دارند. شاهد مسأله این است که اگر مولایی به عبد خود بگوید هر فقیری را که دیدی باید به او صدقه بدهی، بالوجدان واضح است که لازمه خطاب مولا، این است که اگر کسی صدقه بر او واجب نبود، فقیر نیست؛ مگر اینکه گفته شود مراد مستشکل از جملات اخباری، جملاتی است که حکایت از یک واقعیت خارجی دارند که شارع بما هو شارع نمی‌تواند در آنها دخل و تصرف تعبدی نماید و منظورش از جملات انشائی، مواردی است که امر جعل و رفعش به ید خود اوست و از امور شرعی محسوب می‌شوند که در این صورت مثال نقضی به ایشان وارد نخواهد بود، گرچه اصل اشکال به ایشان بر جای خود باقی است.

#### اشکال پنجم

اشکال دیگر بر استدلال عکس نقیض این است که عکس نقیض در قضایای شرعی، صرفاً لازمه خطاب عامی است که تخصیص نخورده باشد؛ یعنی تخصیص نخوردن آن محرز بوده باشد در حالی که در مقام، تخصیص نخوردن مشکوک است؛ پس وجود چنین لازمه‌ای معلوم نیست. به عنوان مثال در جمله «أکرم العلماء»، زید از اصالة العموم خارج است؛ زیرا اگر او جاهل باشد داخل در عنوان عالم نیست و اگر عالم باشد مراد جدی از خطاب

پیشینه  
اصول فقه اسلامی

سال دوم، شماره ۲، سال ۱۳۹۸

۱. خمینی، تحریرات فی الاصول، ج ۵، صص ۲۷۷-۲۷۹.

نیست؛ زیرا فرض این است که اکرام زید واجب نیست؛ پس حاصل عکس نقیض، این است که اکرام هر کسی واجب نباشد یا عالم نیست و یا مراد جدی از خطاب «أکرم العلماء» نیست، از این رو این نتیجه به دست می‌آید که زید یا عالم نیست و یا عالمی است که مراد جدی خطاب «أکرم العلماء» شامل او نمی‌شود، بنابر این نمی‌توان نتیجه گرفت که هر کسی که اکرامش واجب نیست عالم نیست؛ زیرا ممکن است برخی از کسانی که اکرامشان واجب نیست عالم باشند.

اگر برای اثبات این کبری (عکس نقیض) به کبرای اصل آن تمسک شود، این اشکال وارد می‌شود که کلی بودن این اصل را در فرضی می‌پذیریم که خطاب «لا تکرّم زیداً» وارد نشده باشد؛ ولی با وجود چنین خطابی، برای ما وجوب اکرام همه علماء اثبات شده نیست؛ زیرا شاید زید عالم باشد، و این احتمال را جز با اصالة العموم نمی‌توان نفی نمود؛ در حالی که فرض این است که اجرای اصالة العموم در مقام، فرع احراز جاهل بودن زید است و حال آنکه جاهل بودن او مشکوک است.

در کلمات حسین حلی آمده است که اگر گفته شود اختصاص اصالة العموم به مورد شک در حکم، بعد از احراز موضوع عام را قبول داریم و ملتزم می‌شویم که اصل قضیه، یعنی اینکه هر عالمی اکرامش واجب است بر عموم خود باقی است و فردی از علما از آن خارج نشده است و هم‌چنین عموم عکس نقیض، یعنی «کلّ من لم یجب إکرامه فلیس بعالم» نیز به عموم خود باقی است و بعد از اینکه اثبات شد که اکرام زید واجب نیست، شک می‌کنیم که از عموم عکس نقیض خارج شده یا خیر و به مقتضای اصالة العموم در عکس نقیض حکم به عدم خروج زید می‌نماییم؛ پس اثبات می‌شود که زید جاهل است.

در پاسخ این سخن می‌گوییم دلیلی که بر عدم وجوب اکرام زید دلالت می‌کند در کمین عموم اصل قضیه و عموم عکس نقیض آن ایستاده است؛ پس باید قبل از عکس نقیض، امر خود را با اصل قضیه اصلاح نماید؛ زیرا رتبة اصل قضیه قبل از رتبة عکس نقیض است.<sup>۱</sup> هم‌چنین محسن خرازی معتقد است که عکس نقیض در قضایای عقلی از لوازم عقلی

پرسش  
افقی

اصول فقه تخصصی، در دوران بیان تخصیص و تخصص

۱. حلی، اصول الفقه، ج ۵، ص ۱۳۶-۱۳۸.

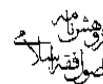
موجبه کلی است، وگرنه خلف در صدق اصل قضیه لازم می‌آید. مثلاً صدق قضیه «النار حارة» ملازم با صدق قضیه «کلّ ما لم یکن حارّاً لم یکن ناراً» است و این به خلاف قضایای غیر عقلی است؛ زیرا عکس نقیض از لوازم عقلی آن نیست؛ چرا که ممکن است موردی با اینکه از مصادیق عام باشد، محکوم به حکم آن نباشد و از حکم آن تخصیص خورده باشد. پس لزوم عکس نقیض در قضایای شرعی متوقف بر جریان اصالة العموم و عدم تخصیص در اصل قضیه است.<sup>۱</sup>

پاسخ: در پاسخ به مناقشه مذکور گفته می‌شود که در لازمه گرفتن از خطاب، فقط مراد استعمالی لحاظ می‌شود و پس از پایان مرحله مراد استعمالی، در صورت شک در تطابق میان مراد استعمالی و مراد جدی با اصالة التطابق، حکم به تطابق آنها می‌شود. توضیح اینکه برخی از اصولیان که نگارنده نیز با ایشان هم نظر است، در موارد شک در تطابق میان مراد استعمالی و مراد جدی، اصل تطابق میان این دو را جاری می‌دانند، مگر این که قرینه‌ای بر عدم تطابق وجود داشته باشد.<sup>۲</sup> قائلان به جریان اصل مذکور مدعی هستند که اصل تطابق میان مراد استعمالی و جدی، یک اصل عقلایی است که مورد قبول عقلا است.

#### اشکال ششم

از جمله مناقشاتی که به استدلال عکس نقیض گرفته شده، این است که لوازم امارات، زمانی حجت هستند که خود امارات حجت باشند و امارات در صورتی حجت هستند که اثری بر آنها مترتب شود، در حالی که در این بحث اثری بر خاص مترتب نیست؛ زیرا اماره در مقام، اصالة العموم است و فرض این است که تخصیص فرد خاص یا تخصّص آن از عموم مسلّم است و جایی برای اجرای اصالة العموم نسبت به آن وجود ندارد.<sup>۳</sup>

پاسخ: ادعای مذکور، ادعایی بی دلیل است؛ چه اینکه لزوم اثر داشتن، برای خروج از لغویت است و همین قدر که لازمه عموم، اثر داشته باشد از لغویت خارج می‌گردد.<sup>۴</sup>



۱. خرازی، عمدة الاصول، ج ۴، صص ۱۱۸-۱۲۲.

۲. صدر، بحوث فی علم الاصول، تقریرات هاشمی شاهرودی، ج ۳، ص ۲۷۸.

۳. ر.ک: حلّی، اصول الفقه، ج ۵، ص ۱۲۲.

۴. همان.



توضیح اینکه آنچه برای جعل حجیت در امارات مد نظر شارع است، جهت کاشفیت از واقع است؛ از این رو در مصداقی از آن اماره که اثر شرعی نداشته باشد، جعل حجیت لغو خواهد بود؛ چرا که در این صورت ارتباطی به شارع نخواهد داشت؛ مثل اینکه شارع خبر واحد را حجت قرار داده؛ ولی خبر از تکوینیات، مثل بارش برف اثر شرعی ندارد تا ادله حجیت خبر واحد شامل آن شود. حال اگر مدلول مطابقی اماره اثر شرعی نداشته؛ ولی لازمه عقلی آن، اثر شرعی داشت، محذور عقلی موجب می شود که مدلول مطابقی حجت نگردد؛ ولی منافاتی با حجیت لازمه عقلی آن ندارد.

اگر گفته شود که مدلول التزامی در حجیت، تابع مدلول مطابقی است؛ گفته می شود تبعیت مدلول التزامی از مطابقی در حجیت، در جایی است که مدلول مطابقی در جهت کاشفیت دچار خلل شود؛<sup>۱</sup> مثل اینکه مدلول مطابقی دچار معارض شود، در حالی که در مقام، چنین مشکلی وجود ندارد و تنها اثر نداشتن، موجب عدم حجیت مدلول مطابقی شده است.

#### اشکال هفتم

برخی در مناقشه به استدلال عکس نقیض قائل اند که لازمه امارات در صورتی حجت است که یا لازم بین بالمعنی الأخص باشد و یا خود، مفاد اماره باشد؛ ولی عکس نقیض این گونه نیست. توضیح اینکه منکران حجیت عام در مورد عکس نقیض معتقدند که همه لوازم امارات حجت نیست؛ بلکه حجیت آن تنها در دو مورد است: یکی اینکه میان مورد تعبّد و لازمه اش ملازمه بین بالمعنی الأخص برقرار باشد، به گونه ای که دلیل دالّ بر مورد تعبّد، با ملازمه عرفی بر لازم آن نیز دلالت کند و دیگر آنکه لازم، خود همانند مدلول مطابقی مفاد اماره ای باشد، مثل موارد خبر؛ زیرا اخبار به شیء، اخبار به لوازم آن نیز است؛ پس در چنین مواردی متکلم دو خبر می دهد: یکی خبر به ملزوم و دیگری خبر به لازم و دلیل حجیت خبر واحد شامل هر دو خبر می شود؛ ولی عکس نقیض از مصادیق هیچ یک از این دو مورد نیست.<sup>۲</sup>

پرسش  
مبداً  
اصولاً

اصل تقسیم تخصص در دوران میان تخصیص و تخصص

۱. مثلاً در نذر صدقه به هنگام ریش در آوردن فرزند و اخبار دو ثقه به اینکه فرزند به سی سالگی رسیده است، لازمه عقلی سی سالگی که ریش در آوردن است، دارای اثر شرعی است.
۲. هاشمی شاهرودی، آراء و أضواء، ج ۳، ص ۴۴۸.
۳. روحانی، منتقى الاصول، ج ۳، صص ۳۴۰-۳۴۱.

پاسخ: محمد روحانی از این اشکال پاسخ داده است که عکس نقیض از لوازم میان بالمعنی الأخص است و روشن است که ثبوت حکم واقعی برای جمیع افراد عام با نفی عام از مواردی که حکم در مورد آنها ثابت نیست، ملازمه دارد. پس عکس نقیض امری است که هیچ کس آن را انکار نمی‌کند و مثال‌های عرفی نیز به وضوح آن گواهی می‌دهد؛ مثلاً اگر اهل شهری به سخا معروف باشند و شخصی بنخیل ادعا کند که من اهل آن شهر هستم ادعای او رد می‌شود به اینکه اهالی این شهر سخی هستند در حالی که تو سخی نیستی.<sup>۱</sup>

#### اشکال هشتم

برخی در مناقشه به استدلال عکس نقیض گفته‌اند که اصالة العموم اصل اثباتی است، نه ثبوتی؛ یعنی حکم عام برای هر فردی که فرد بودن آن نسبت به عنوان عام احراز شده است ثابت است؛ ولی افرادی که مصداق بودن آنها نسبت به عنوان عام احراز نشده است، خطاب عام متکفل اثبات آن نیست، گرچه که در مقام ثبوت و واقع، مصداق عنوان عام باشند و عکس نقیض در خطاب منعقد نمی‌شود تا از اصالة العموم استفاده شود.<sup>۲</sup>

پاسخ: به نظر می‌رسد کبرای ذکر شده در کلام مذکور صحیح است؛ ولی اینجا تطبیق پیدا نمی‌کند؛ زیرا اینجا قصد جریان اصالة العموم نسبت به زید وجود ندارد؛ بلکه اصالة العموم را در هر فردی که عالم بودن او اثبات شده جاری می‌کنیم که طبیعتاً عکس نقیض، مدلول التزامی آن خواهد بود.

#### اشکال نهم

محمد روحانی در مقام مناقشه به دلیل اول آورده است که وجه توقف آخوند خراسانی در مقام، عدم حجیت اصالة العموم در مدلول مطابقی است؛ زیرا یقین داریم زید از حکم «کلّ عالم یجب إکرامه» خارج است و تنها شک در این است که زید عالم است یا جاهل؛ پس نمی‌توانیم بگوییم مراد واقعی در خطاب عام، ثبوت حکم برای همه افراد عالم است حتی اگر عالم زید باشد؛ زیرا به عدم وجوب اکرام زید یقین داریم؛ پس خطاب عام در مدلول

پیشین  
مجله  
اصول فقه اسلامی

سال دوم، شماره ۲، سال ۱۳۹۸

۱. همان، ج ۳، ص ۳۴۱.

۲. فانی اصفهانی، آراء حول مباحث الالفاظ، ج ۲، ص ۳۴۹.

مطابقی حجت نیست و اصول لفظی اگرچه در مدلول‌های التزامی حجت هستند؛ ولی این در جایی است که مدلول مطابقی حجت باشد؛ پس خطاب عام در عکس نقیض خود که مدلول التزامی آن است حجت نیست تا جهل زید را اثبات نماید.<sup>۱</sup>

همچنین محمدتقی بهجت آورده است که لوازم اماره اگرچه حجت هستند؛ ولی در مقام، اماره در خود مجرایش حجت نیست تا لازمه آن حجت گردد؛ زیرا فرض، این است که اکرام زید واجب نیست؛ علاوه بر اینکه در مقام نه ظن شخصی به تخصّص، یعنی جاهل بودن زید است و نه ظن نوعی و احتمال عالم بودن و جاهل بودن او مساوی است؛ در حالی که کشف ظنی در حجیت اماره معتبر است؛ پس نسبت به این فرد مشکوک، اصل اماره حجت نیست، چه رسد به مدلول التزامی آن؛ پس مورد اصالة العموم فردی است که مصداق عام بودن آن محرز و محکوم به حکم عام بودن آن مشکوک باشد، نه جایی که حکم معلوم و فردیت آن فرد برای عام مشکوک باشد؛ مگر اینکه قائل شویم خطاب عام در مدلول مطابقی اش حجت است؛ زیرا معلوم بودن حکم زید منافاتی با حجیت آن ندارد؛ چراکه معلوم نیست زید عالم باشد؛ پس مدلول التزامی نیز به تبع مدلول مطابقی حجت است.<sup>۲</sup>

پاسخ: در پاسخ به مناقشه مذکور می‌توان گفت که در بحث دوران میان تخصیص و تخصّص نیز خطاب عام نسبت به مدلول مطابقی خود حجت است؛ زیرا گرچه خروج زید از خطاب عام قطعی است؛ ولی عالم بودن او معلوم نیست و لذا تخصیص خطاب «اکرم کلّ عالم» معلوم نیست و مقتضای اصالة العموم اخذ به عموم خطاب است. بله، اگر واقعاً زید عالم باشد حکم واقعی اکرام همه علماء تخصیص واقعی می‌خورد؛ ولی حکم ظاهری اصالة العموم پا برجاست.

هاشمی شاهرودی از این اشکال دو پاسخ داده است: اولاً: نفی قید مدلول مطابقی عام است و شمول افراد در طول نفی قید حاصل می‌شود، نه اینکه عام دال بر شمول افراد باشد و چون شامل افراد است معلوم می‌شود عام مقید نیست. ثانیاً: بر فرض که مدلول مطابقی عام نفی قید باشد؛ ولی فرض این است که عام شامل عنوان واقعی موضوع خود می‌شود. مثلاً

۱. روحانی، منتقى الاصول، ج ۳، ص ۳۳۹.

۲. بهجت، مباحث الاصول، ج ۲، صص ۴۹۶-۴۹۷.

عنوان واقعی متنجس، حال اگر در عین حال گفته شود آب استنجا، هر چند واقعاً متنجس است منجس نیست، مستلزم این است که آب استنجا هم متنجس باشد و هم نباشد، که این تناقض است؛ لذا اگر عام شامل افراد واقعی خود شود، نه معلوم التنجس، لازمه این نحو شمول، خروج تخصّصی است، نه تخصیصی.<sup>۱</sup>

شاید توهم شود که این اشکال تنها در قسم سوم دوران میان تخصیص و تخصّص وارد است؛ زیرا فرض این است که مدلول مطابقی خطاب عام مجمل است و حجت نیست؛ پس نمی‌توان به عکس نقیض آن که مدلول التزامی آن است تمسک نمود. ولی این اشکال ناتمام است؛ زیرا اولاً: این مطلب در مواردی که اجمال خطاب عام دایر میان اقل و اکثر است جاری نمی‌شود؛ چراکه مدلول مطابقی نسبت به اقل حجت است و ثانیاً: اگرچه مدلول مطابقی خطاب عام مجمل است؛ ولی قاعده تبعیت در این گونه موارد نیست؛ بلکه در مواردی است که مدلول مطابقی به خاطر وجود معارض از حجیت ساقط گردد. مثال شبیه به این بحث جایی است که مولا در خطابی، اکرام شخص خاصی را واجب کند و اینکه آن شخص زید است یا بکر، مجمل باشد؛ ولی هر کدام که مراد باشد لازمه واحدی دارد که مترتب می‌گردد؛ برای مثال، اگر اکرام هر یک از این دو شخص واجب باشد، لازمه آن این است که مولا انسان نوع دوستی است.

پیشینه  
اصول فقهیه

#### اشکال دهم

برخی از اصولیان معتقدند اصالة العموم یک اصل عملی است و لوازم عقلی آن طبعاً حجت نخواهد بود.<sup>۲</sup> در مقام نیز که عکس نقیض، از لوازم عموم است از حجیت ساقط خواهد بود. پاسخ: مبنای مذکور ناتمام است. اصالة العموم از امارات عقلایی است؛ چه اینکه اصالة العموم از باب ظن نوعی حجت است<sup>۳</sup> و این مطلب دال بر اماریت آن است.

سال دوم، شماره ۲، سال ۱۳۹۸

۱. پایگاه مدرسه فقهی امام محمدباقر علیه السلام، تقریرات درس خارج اصول آیت الله شاهرودی  
fa.mfeb.ir/osulsha

۲. پایگاه شهیدی پور، بخش کتب استاد، جزوه مباحث الالفاظ، ج ۴، ص ۶۵۱، به نقل از آیت الله شبیری  
زنجان، shahidipoor.ir.

۳. فیض الإسلام اصفهانی، الافاضات الغروية، ص ۱۰۸.

## دلیل دوم: استصحاب عدم تخصیص

دلیل دیگری که برای اثبات تخصّص بیان کرده‌اند، استصحاب عدم تخصیص است؛ بدین بیان که تخصیص، امر حادثی است که مسبوق به عدم است و تا زمانی که دلیلی بر آن نباشد، استصحاب عدم آن جاری می‌شود.<sup>۱</sup>

اشکال: اولاً کلام مذکور تمام نیست؛ چرا که استصحاب عدم تخصیص برای اثبات تخصّص، اصل مثبت است؛ ثانیاً استصحاب عدم تخصیص بر فرض جریان، با استصحاب عدم تخصّص تعارض می‌کند. البته جریان استصحاب عدم تخصّص مبتنی بر جریان استصحاب عدم ازلی است؛ زیرا حالت سابقه قطعی آن، عدم خروج فرد به نحو تخصّص قبل از وجود خطاب عام است؛ از این رو اشکال دوم بر کسی که از مستدلین به بیان مذکور است و استصحاب عدم ازلی را حجت نمی‌داند<sup>۲</sup> وارد نخواهد بود.

شاید کسی به این تعارض اشکال کند که اصل عدم تخصّص، اصل در ناحیه موضوع است و اصل عدم تخصیص، اصل در ناحیه حکم و اصل موضوعی بر اصل حکمی مقدّم می‌گردد. در پاسخ از این اشکال گفته می‌شود که تقدم اصل موضوعی بر حکمی در جایی است که اصل موضوعی در مورد اثبات یا نفی موضوع باشد، در حالی که اینجا اصل موضوعی در بیان اثبات یا نفی موضوع نیست؛ بلکه صرفاً در مورد تخصّص داشتن یا نداشتن موضوع است. مثلاً در «أکرم العلماء» استصحاب عالم بودن زید بر استصحاب عدم وجوب اکرام او مقدم می‌گردد؛ زیرا استصحاب عالم بودن زید، استصحاب در خود موضوع حکم است؛ ولی اینجا استصحاب در خود عالم بودن یا نبودن زید نیست؛ بلکه استصحاب در مورد تخصّص نداشتن زید از خطاب «أکرم العلماء» است و این خود، موضوع وجوب اکرام نیست.

اصول فقهیه  
در مورد تخصیص و تخصّص

اصول فقهیه  
در مورد تخصیص و تخصّص

۱. فانی اصفهانی، آراء حول مباحث الالفاظ، ج ۲، صص ۳۴۸-۳۴۹؛ خمینی، تحریرات فی الاصول، ج ۵، ص ۲۸۰.

۲. خمینی، تحریرات فی الاصول، ج ۲، ص ۱۶۵.

### دلیل سوم: اصالة الحقیقه

دلیل سومی که در کلمات برخی از اصولیان آمده، این است که تخصّص حقیقت و تخصیص مجاز است و حقیقت نسبت به مجاز اولویت دارد.<sup>۱</sup> در رد این استدلال گفته می‌شود چنانکه متأخرین در اصول بیان کرده‌اند، تخصیص خواه مخصص متصل باشد یا منفصل، موجب مجازیت خطاب عام نمی‌شود.<sup>۲</sup>

### دلیل چهارم: ظهور خطاب عام در تمام موضوع بودن

در کلمات حسین حلی دیده می‌شود که در موارد مختلف، مواردی را که توهم شده از مصادیق این قاعده است خارج از این قاعده می‌داند. ایشان در اشکال به مثال دلالت صیغه امر بر وجوب فرموده مراد کسانی که به آیه شریفه «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»<sup>۳</sup> تمسک کرده‌اند، این است که حذر بر مجرد مخالفت امر معلق شده است؛ پس معلوم می‌شود که امر به خودی خود، اقتضای بر حذر شدن را دارد؛ پس به خودی خود بر وجوب دلالت می‌کند.<sup>۴</sup> و در اشکال به مثال صحیح و اعم فرموده این استدلال مبتنی بر مبنای اصالة التخصّص در دوران میان تخصیص و تخصّص نیست؛ بلکه از جهت استظهار از خود دلیل «الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقِيٍّ»<sup>۵</sup> است؛ به این تقریب که ظاهر دلیل، این است که ذات نماز این اثر را دارد؛ پس معلوم می‌شود نماز فاسد، نماز نیست. صریح آخوند در کفایه نیز اراده همین معناست.<sup>۶</sup>

به نظر می‌رسد استظهار ایشان از ادله اصالة التخصّص است و منافاتی با قبول این اصل ندارد. توضیح اینکه در بحث صحیح و اعم می‌توان از دو راه، وضع عبادات برای صحیح را

پیشروان  
اصول فقه اسلامی

سال دوم، شماره ۲، سال ۱۳۹۸

۱. لاری، التعلیقة علی فرائد الاصول، ج ۱، ص ۱۳۷.
۲. خراسانی، کفایة الاصول، ص ۲۱۸؛ نائینی، فوائده الاصول، ج ۲، ص ۵۱۶.
۳. «کسانی که با فرمان خداوند مخالفت می‌کنند از اینکه فتنه یا عذاب دردناکی به آنها برسد بر حذر باشند.» سوره نور، آیه ۶۳.
۴. حلی، اصول الفقه، ج ۵، ص ۱۳۳.
۵. کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۲۶۵.
۶. حلی، اصول الفقه، ج ۵، ص ۱۳۴.

اثبات نمود؛ یکی اصالة التخصّص و دیگری راهی که ایشان ذکر نمود، گرچه ایشان استدلال کسانی را که استدلال به این آیات و روایات را مطرح کرده‌اند از باب اصل تخصّص نمی‌داند؛ ولی در پاسخ به کلام ایشان گفته می‌شود منافاتی ندارد که از دو طریق بتوان وضع عبادات برای صحیح را اثبات کرد.

وجه استدلال به این صورت است که ظهور خطاب در این است که موضوع، حاقّ موضوعی است که در خطاب ذکر شده، نه اینکه آنچه در خطاب ذکر شده جزء موضوع باشد و روشن است که بنابر تخصیص، آنچه در موضوع خطاب عام ذکر می‌شود، جزء موضوع می‌گردد، مثل خطاب «أكرم العلماء» که با خطاب «لا تکرّم العالم الفاسق» تخصیص می‌خورد که موضوع حکم، عالم غیر فاسق می‌گردد و عالم بودن جزء الموضوع است، نه تمام الموضوع. اما بنابر تخصّص، تمام الموضوع بودن موضوع در خطاب عام حفظ می‌گردد و اگر خطاب عام تخصیص دیگری خورده بود، به همان مقدار جزء موضوع بودن را می‌پذیریم و در موردی که دایر میان تخصیص و تخصّص است، جزء زائد برای موضوع را نفی می‌کنیم، مثل خطاب «أكرم العلماء» که با خطاب «لا تکرّم العالم الفاسق» تخصیص می‌خورد و مفاد خطاب دیگری «لا تکرّم زیداً عادلاً» است و معلوم نیست که زید عالم است یا جاهل که با اصالة التخصّص حکم به جهل زید می‌کنیم.

#### دلیل پنجم: غلبه تخصّص بر تخصیص

راه دیگری که می‌توان با آن، اصالة التخصّص در دوران میان تخصّص و تخصیص را اثبات نمود، غلبه تخصّص نسبت به تخصیص است. برخی همچون حسین حلی از لحاظ صغروی، استدلال مذکور را نپذیرفته و تخصیص را بیش از تخصّص دانسته‌اند؛ در حالی که بالوجدان می‌یابیم که تخصّص بیش از تخصیص است؛ چه اینکه در اغلب موارد، موضوعی که در دلیل عام اخذ می‌شود بسیاری از موارد را شامل نمی‌شود. اشکال این استدلال، اشکال کبروی است؛ بدین بیان که دلیلی بر حجیت مجرد غلبه تا زمانی که موجب ظهور نشود، وجود ندارد.

## تطبیقات

در این مختصر به بیان مواردی از تطبیقات فقهی به صورت اجمالی پرداخته می‌شود:

۱. بحث طهارت: شیخ انصاری در بحث پاکی یا نجاست غسل معتقد است عموماتی که بر جواز رفع حدث با آب پاک دلالت می‌کنند، نجاست غسل را تقویت می‌کنند؛ به این تقریب که عکس نقیض این عمومات، این است که هر آبی که قابلیت رفع حدث را ندارد پاک نیست<sup>۱</sup>. توضیح مطلب اینکه اگر غسل پاک باشد، دلیلی که مفاد آن جواز رفع حدث با آب پاک است تخصیص می‌خورد؛ زیرا غسل رافع حدث نیست؛ ولی اگر غسل نجس باشد، تخصّصاً از این دلیل خارج است و مقتضای أصالة التخصّص این است که هنگام دوران امر میان تخصیص و تخصّص، کلام را حمل بر تخصّص کنیم، از این رو حکم به نجاست غسل می‌شود.

این تطبیق مربوط به قسم اول از اقسام دوران امر میان تخصیص و تخصّص است؛ چه اینکه حکم عام و خاص در آن روشن است و تنها نحوه خروج خاص از عام مشخص نیست.

۲. بحث حج: سید محمد رضا گلپایگانی می‌فرماید: در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که اشکالی ندارد شخص مُحرّم به خاطر گرمای خورشید دستش را بر صورتش بپوشد، همچنین اشکال ندارد که برخی از بدنش را با بعضی دیگر بپوشاند؛ گاهی به این روایت برای جواز تغطیه به غیر متعارف در حج استدلال شده است؛ ولی این استدلال ناتمام است؛ زیرا محتمل است که با این کار تغطیه صدق نکند؛ علاوه بر اینکه مقام از مصادیق دوران امر میان تخصیص و تخصّص است. توضیح مطلب اینکه مسح سر و قرار دادن دست بر صورت در حال احرام جایز است؛ ولی شک داریم که این افعال تغطیه است و از ادله حرمت تغطیه در حال احرام تخصیص خورده یا اینکه تغطیه نبوده و تخصّصاً از این ادله خارج است و اصل با تخصّص بوده و عدم صدق تغطیه در این موارد اثبات می‌شود؛ از این رو نمی‌توان از این روایت برای جواز تغطیه به غیر متعارف استفاده کرد.<sup>۲</sup>

پیش از این  
موضوع  
تطبیقات

سال دوم، شماره ۲، سال ۱۳۹۸

۱. البته با توجه به این نکته که غسل، مضاف نیست.

۲. انصاری، کتاب الطهارة، ج ۱، ص ۳۲۱.

۳. گلپایگانی، کتاب الحج، ج ۲، صص ۲۰۱ و ۲۰۲.



این تطبیق نیز قسم دوم از دوران امر میان تخصیص و تخصّص است؛ چرا که مراد از عام و خاص روشن است و تنها در نحوه خروج آن تردید است.

۳. بحث محرّمات: شیخ انصاری در تبیین روایتی که در اول کتاب مکاسب از تحف العقول نقل کرده، می‌فرماید: مراد از نگهداری و تصرف شیء نجس در روایت تحف العقول که نهی شده است، نگهداری و تصرفاتی است که به خوردن و آشامیدن بازگردد؛ چه اینکه بر جواز نگه داشتن نجس برای سایر تصرفات اجماع وجود دارد.<sup>۱</sup> تطبیق اصل تخصّص در دوران امر میان تخصیص و تخصّص در مورد کلام مذکور بدین بیان است که در روایت تحف العقول از تصرف در نجس به صورت مطلق نهی شده است؛ در مقابل، اجماع بر جواز نگهداری نجس در برخی امور وجود دارد، حال اگر مراد از امساک در روایت مطلق نگهداری باشد، اجماع منحصراً آن خواهد بود و اگر مراد از امساک در روایت، خصوص اکل و شرب باشد، موردی که اجماع بر جواز آن است، تخصّصاً از روایت خارج خواهد بود. در صورت دوران امر میان تخصیص و تخصّص مذکور، اصل تخصّص جاری می‌شود و مراد از روایت را تنها تصرفاتی که به خوردن و آشامیدن بازگشت دارند، می‌دانیم.

این تطبیق برای قسم سوم از دوران امر میان تخصیص و تخصّص است که دلیل عام روشن نیست؛ ولی دلیل خاص روشن است.

۴. بحث نماز: سید محسن حکیم در بحث نماز جماعت، در صورتی که نظر امام جماعت با مأموم تقلیداً یا اجتهاداً مخالف باشد، یکی از دلایل بطلان نماز جماعت را این گونه بیان می‌کند که شاید برای بطلان نماز جماعت به عکس نقیض از قاعده «الامام یضمن القراءة» تمسک کرد؛ بدین بیان که عکس نقیض جمله مزبور آن است که اگر قرائت بر امام لازم نباشد، این شخص اساساً امام نخواهد بود؛ البته ایشان به این استدلال اشکال می‌کنند که این استدلال مبتنی بر حجیت عام در عکس نقیضش است؛ در حالی که در اصول ثابت شده است که عکس نقیض عام حجت نیست.<sup>۲</sup> توضیح مطلب اینکه دلیل وارد شده بر اینکه در صورت اختلاف نظر امام و مأموم، امام ضامن قرائت مأموم نیست و از

پرسش  
افقی  
اصول

اصول فقه تخصیص، در دوران بیان تخصیص و تخصّص

۱. انصاری، مکاسب، ج ۱، ص ۹۸.

۲. حکیم، مستمسک العروة الوثقی، ج ۷، ص ۳۰۲.

طرفی دلیل داریم که امام جماعت ضامن قرائت مأموم است؛ ولی معلوم نیست که در فرض اختلاف، امام جماعت شرعاً امام نیست تا تخصّص لازم بیاید یا اینکه تخصیص دلیل «الامام یضمن القرائة» است و مقتضای اصالة التخصّص، این است که چنین شخصی شرعاً امام نیست و از این رو نماز جماعت مذکور باطل خواهد بود.

این تطبیق در قسم اول دوران امر میان تخصیص و تخصّص است که هر دو دلیل عام و خاص روشن است و تنها نحوه خروج خاص از عام روشن نیست.

۵. بحث خمس: یکی از روایاتی که برخی برای اشتراط رسیدن معدن به نصاب بیست دینار جهت واجب شدن خمس از آن استفاده کرده‌اند، روایتی است که از امام کاظم علیه السلام نقل شده است: راوی می‌گوید: از امام کاظم علیه السلام در مورد چیزهایی که از معدن استخراج می‌شود پرسیدم که آیا چیزی در قبال آنها باید پرداخت کنم یا خیر؟ حضرت در پاسخ فرمودند: چیزی بر عهده شما نیست، مگر اینکه آنچه در مثلش زکات واجب است به بیست دینار برسد.<sup>۱</sup>

مستدل معتقد است می‌توان از طریق اصل تخصّص در دوران امر میان تخصیص و تخصّص، شرطیت رسیدن نصاب معدن به بیست دینار را از این روایت استفاده کرد؛ بدین بیان که پرسش راوی از ثبوت چیزی در معدن است که باید پرداخت شود یا خیر؟ حال سؤال این است که مراد از «چیزی» در روایت، خمس یا زکات است؟ اگر قرار باشد مراد از روایت زکات باشد، لازم می‌آید که به وسیله این روایت، ادله حصر کننده موارد زکات، در نه چیز تخصیص زده شود؛ چرا که در هیچ کدام از آن موارد وجوب زکات، معدن ذکر نشده بود؛ اما اگر مراد از این روایت را خمس بدانیم، این روایت تخصّصاً از بیان موارد زکات خارج است و اصل تخصّص اقتضا دارد که روایت مذکور را حمل بر خمس کنیم و وجوب خمس معدن را نتیجه بگیریم.<sup>۲</sup>

این تطبیق نیز در قسم اول از دوران امر میان خاص و عام است.

۶. بحث بیع: یکی از مباحث مربوط به بحث بیع، این است که آیا معاطات نیز بیع است یا خیر؟ برخی مانند امامقانی از راه اصل تخصّص در دوران امر میان تخصیص و تخصّص، بیع

پیشینه  
موضوع  
موضوع

سال دوم، شماره ۲، سال ۱۳۹۸

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۴۹۵.

۲. ر.ک: روحانی، المرتقی إلى الفقه الأرقی، صص ۵۰-۵۲.

نبودن معاطات را نتیجه گرفته‌اند. ایشان معتقدند در اینکه معاطات نیز بیع است یا خیر، امر دایر میان تخصیص و تخصّص است؛ چه اینکه اگر معاطات بیع باشد، از عموم ادله‌ای که لوازمی را برای بیع ثابت می‌داند، مانند بطلان معامله صبی، معاطات تخصیص می‌خورد؛ اما اگر معاطات بیع نباشد، تخصّصاً از آن لوازم خارج است و اصل تخصّص حکم می‌کند که معاطات را بیع ندانیم.<sup>۱</sup>

این تطبیق نیز از قسم اول دوران امر میان تخصیص و تخصّص است که مراد از عام و خاص روشن است و تنها در نحوه خروج خاص از عام تردید وجود دارد.

۷. بحث دیات: یکی از مباحث در باب دیات، حکم فردی است که روی مرد دیگر افتاده باشد و به سبب این افتادن، مرد از دنیا رفته باشد. حال پرسش آن است که حکم چنین شخصی چیست و چه مقدار باید دیه پرداخت کند؟! عبید بن زراره می‌گوید از امام صادق (ع) در مورد مردی که روی مرد دیگر افتاده و آن مرد از دنیا رفته است پرسیدم، حضرت در پاسخ فرمودند: چیزی بر عهده او نیست.<sup>۲</sup> در برخی از روایات قتل خطایی را اینگونه بیان کرده‌اند که «همانا قتل خطایی این است که شخص چیزی را اراده کند؛ ولی به غیر از آن اصابت کند»<sup>۳</sup>، حال اگر حصر در این روایت حصر حقیقی باشد، مثال مذکور در روایت اول، تخصّصاً از این ملاک خارج خواهد بود؛ اما اگر حصر اضافی و نسبت به افراد دارای قصد باشد، روایت اول نسبت به این روایت مخصص خواهد بود، و در دوران میان تخصیص و تخصّص اصل بر تخصّص است؛ از این رو می‌توان نتیجه گرفت که حصر در روایتی که بیانگر ملاک خطا بود، حقیقی است و روایت اول تخصّصاً از آن خارج است و دیه نداشتن آن از باب تخصیص قتل خطایی نخواهد بود. ثمره آن در اینجا ظاهر می‌شود که اگر دلیل بیانگر ملاک قتل خطایی تخصیص خورده باشد، نسبت به سایر افراد قتل خطایی مثل قتل نائم، می‌توان حکم به دیه نمود؛ اما اگر حصر در روایت دوم حقیقی باشد و تخصیصی نیز نخورده باشد، قتل نائم، دیه قتل خطایی را نخواهد داشت و دیه‌ای بر عهده نائم نخواهد آمد.

پرسش اول  
حصر اضافی

اصل قلم تخصّص، در دوران میان تخصیص و تخصّص

۱. مامقانی، غایة الآمال، ج ۲، صص ۱۸۳-۱۸۴.

۲. کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۲۸۸.

۳. همان، ص ۲۷۸.

این تطبیق طبق قسم دوم از موارد دوران امر میان تخصیص و تخصّص است که مراد از دلیل خاص روشن نیست. گفتنی است که اصل مذکور در باب‌های دیگر فقهی نیز مثال‌های قابل تطبیق فراوانی دارد که از مجال این مختصر خارج است.<sup>۱</sup>

### جمع بندی و نتیجه‌گیری

به باور نگارنده، اصل تخصّص در دوران میان تخصیص و تخصّص، از اصول مورد قبول در علم اصول است که کارکردهای فراوان فقهی نیز بر آن مترتب است. استدلال‌های مختلفی بر اثبات این اصل اقامه شده است. مهم‌ترین دلیل مبنی بر عکس نقیض است و محققان اشکالات فراوانی متوجه آن دانسته‌اند. با این حال نگارنده اشکالات را وارد ندانسته و دلیل مزبور را پذیرفت. علاوه بر استدلال به عکس نقیض، دلایل دیگری نیز در کلمات اصولیان مطرح شده است که از میان آنها دلیل استصحاب عدم تخصیص، به جهت مثبت بودن و تعارض با استصحاب طرف دیگر و دلیل اصالة الحقیقه به جهت عدم مجازیت تخصیص، قابل استناد نیستند. ظهور خطاب عام در تمام الموضوع بودن، دلیل موجه و قابل قبول دیگر در این زمینه است.

### منابع و مأخذ

\* قرآن کریم.

۱. اراکی، محمدعلی، أصول الفقه، قم: مؤسسه در راه حق، چ ۱، ۱۳۷۵ ش.
۲. \_\_\_\_\_، رسالة في الإرث، قم: مؤسسه در راه حق، چ ۱، ۱۴۱۳ ق.
۳. \_\_\_\_\_، كتاب الطهارة، قم، مؤسسه در راه حق، چ ۱، ۱۴۱۳ ق.
۴. اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائدة و البرهان في شرح إرشاد الأذهان، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چ ۱، ۱۴۰۳ ق.
۵. انصاری، مرتضی، كتاب المكاسب، قم: کنگره بزرگداشت شیخ انصاری، چ ۱، ۱۴۱۵ ق.
۶. \_\_\_\_\_، كتاب الطهارة، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ انصاری، چ ۱، ۱۴۱۵ ق.

۱. برای نمونه ر.ک: اراکی، رسالة في الإرث، ص ۲۳۲؛ خمینی، كتاب البيع، ص ۴۵۲؛ اردبیلی، مجمع الفائدة و البرهان، ج ۱، ص ۲۱۵؛ شیرازی، حاشية المكاسب، ج ۱، ص ۲۵.

۷. \_\_\_\_\_، مطارح الأنظار، قم: مجمع الفكر الاسلامي، ج ۲، ۱۳۸۳ش.
۸. بروجردی، حسین، نهاية الأصول، تهران: [بی نا]، ج ۱، ۱۴۱۵ق.
۹. بهجت، محمدتقی، مباحث الأصول، قم: [بی نا]، ج ۱، ۱۳۸۸ش.
۱۰. جمعی از پژوهشگران زیر نظر محمود هاشمی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، ج ۱، ۱۴۲۶ق.
۱۱. حائری یزدی، مرتضی، مبانی الأحكام في أصول شرائع الإسلام، قم: [بی نا]، ج ۱، ۱۴۲۴ق.
۱۲. حائری یزدی، عبدالکریم، دررالفوائد، قم: [بی نا]، ج ۶، ۱۴۱۸ق.
۱۳. حلّی، حسین، أصول الفقه، قم: [بی نا]، ج ۱، ۱۴۳۲ق.
۱۴. حکیم، محسن طباطبایی، مستمسک العروة الوثقی، قم: مؤسسه دارالتفسیر، ج ۱، ۱۴۱۶ق.
۱۵. خرازی، محسن، عمدة الأصول، قم: [بی نا]، ج ۱، ۱۴۲۲ق.
۱۶. خراسانی، محمدکاظم، کفایة الأصول، قم: [بی نا]، ج ۱، ۱۴۰۹ق.
۱۷. خمینی، روح الله، تنقیح الأصول، تهران: [بی نا]، ج ۱، ۱۴۱۸ق.
۱۸. \_\_\_\_\_، کتاب البیع، تقریرات خرم آبادی، قم: تنظیم آثار امام خمینی، ج ۱، ۱۴۱۸ق.
۱۹. \_\_\_\_\_، مناهج الوصول إلى علم الأصول، قم: [بی نا]، ج ۱، ۱۴۱۵ق.
۲۰. خمینی، مصطفی، تحریرات في الأصول، قم: [بی نا]، ج ۱، ۱۴۱۸ق.
۲۱. خوئی، ابوالقاسم، محاضرات في أصول الفقه، تقریرات فیاض، قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئي، ج ۱، ۱۴۲۲ق.
۲۲. \_\_\_\_\_، مصباح الأصول، تقریرات واعظ حسینی، قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئي، ج ۱، ۱۴۲۲ق.
۲۳. روحانی، محمد، منتقى الأصول، قم: [بی نا]، ج ۱، ۱۴۱۳ق.
۲۴. \_\_\_\_\_، المرتقى إلى الفقه الأرقی، کتاب الخمس، قم: مؤسسه مولود الكعبة، ج ۱، ۱۴۲۲ق.
۲۵. حسینی شهرستانی، محمدحسین، غاية المسؤول في علم الأصول، قم: آل البيت علیهم السلام، ج ۱، [بی نا].
۲۶. شیرازی، محمدتقی، حاشية المكاسب، قم: منشورات الشریف الرضوي، ج ۱، ۱۴۱۲ق.
۲۷. حجت کوه کمری تبریزی، محمد، المحجة في تقریرات الحجّة، تقریر علی صافی گلپایگانی، قم: مؤسسه السيدة المعصومة علیها السلام، ج ۱، ۱۴۲۱ق.
۲۸. صدر، محمدباقر، بحوث في علم الأصول، تقریرات عبدالساتر، بیروت: الدار الاسلامیة، ج ۱، ۱۴۱۷ق.
۲۹. \_\_\_\_\_، بحوث في علم الاصول، تقریرات هاشمی شاهرودی، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، ج ۳، ۱۴۱۷ق.
۳۰. طباطبایی قمی، تقی، آراؤنا في أصول الفقه، قم: [بی نا]، ج ۱، ۱۳۷۱ش.

پژوهشگاه  
مطالعات  
فقهی و حقوقی

اصول فقه تخصصی، در دوران میان تخصیص و تخصص

۳۱. عاملی، حر، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ج ۱، ۱۴۰۹ق.
۳۲. عراقی، ضیاءالدين، بدائع الافكار فی الاصول، تقریرات آملی، نجف: الطبعة العلمية، ج ۱، ۱۳۷۰ق.
۳۳. \_\_\_\_\_، تحرير الأصول، قم: [بی نا]، ج ۱، ۱۳۶۳ش.
۳۴. \_\_\_\_\_، شرح تبصرة المتعلمين، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ج ۱، ۱۴۱۴ق.
۳۵. \_\_\_\_\_، مقالات الأصول، قم: [بی نا]، ج ۱، ۱۴۲۰ق.
۳۶. فاضل لنکرانی، محمد، نهاية التقرير، قم: تحقیق مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، ۱۴۲۰ق.
۳۷. فانی اصفهانی، علی، آراء حول مبحث الألفاظ في علم الأصول، قم: [بی نا]، ج ۱، ۱۴۰۱ق.
۳۸. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم: نشر هجرت، ج ۲، ۱۴۱۰ق.
۳۹. فیض الاسلام اصفهانی، علی نقی، الإفاضات الغرورية في الأصول الفقهية، نجف: مكتبة الرافدين، ج ۱، ۱۳۵۲ق.
۴۰. فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر في غریب الشرح الكبير للرافعی، قم: منشورات دار الرضی، ج ۱، [بی تا].
۴۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: دار الکتب الإسلامية، ج ۴، ۱۴۰۷ق.
۴۲. گلپایگانی، محمدرضا موسوی، کتاب الحج، قم: دار القرآن الکریم، ج ۱، ۱۴۰۳ق.
۴۳. لاری، عبدالحسین، التعلیقة علی فرائد الأصول، قم: [بی نا]، ج ۱، ۱۴۱۸ق.
۴۴. مامقانی، محمدحسن، غایة الآمال في شرح کتاب المکاسب، قم: مجمع الذخائر الإسلامية، ج ۱، ۱۳۱۶ق.
۴۵. مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، فرهنگ نامه اصول فقه، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ج ۱، ۱۳۸۹ش.
۴۶. مظفر، محمدرضا، المنطق، قم: نشر قدس رضوی، ج ۱، ۱۳۸۰ش.
۴۷. نائینی، محمدحسین، فوائد الاصول، تقریرات محمدعلی کاظمی، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ج ۱، ۱۳۷۶ش.
۴۸. هاشمی، محمود، آراء و اضواء، تعلیقات علی کتابنا بحوث في علم الأصول، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، ج ۱، ۱۴۳۱ق.
۴۹. پایگاه مدرسه فقهی امام محمد باقر علیهم السلام، تقریرات درس خارج اصول آیت الله شاهرودی، fa.mfeg.ir.
۵۰. پایگاه شهید پور، بخش کتب استاد، جزوه مباحث الالفاظ، shahidipoor.ir.